

سنگسار در آذربایجان

اسدالله خلخالی

[/http://tedepe.blogspot.com](http://tedepe.blogspot.com)

اخیرا جمهوری اسلامی ایران پس از ده سال وقفه، شخصی را در شهر تاکستان آذربایجان سنگسار نمود. جالب توجه است که نخستین سنگسار این جمهوری شیعه و فارس در سال ۱۳۵۸ باز در شهر آذربایجانی «اردبیل» بوده است. در واقع جمهوری فارس شیعی در عمر کوتاه خود بیش از ۷۵ درصد از سنگسارهای خود را در آذربایجان جنوبی انجام داده و بیش از ۸۰ درصد سنگسار شوندگان در کل ایران ترک بوده اند.

تمرکز سنگسارهای جمهوری اسلامی در آذربایجان و ترک بودن اکثریت سنگسار شوندگان را می توان از جوانب بسیار مطالعه کرد. از جمله اینکه سبک زندگی ای که جمهوری اسلامی فارس در صدد تحمیل آن بر مردم ایران است، بیشترین تضاد را با فرهنگ، سنن و نحوه زندگی سنتا سکولار ترکان و آذربایجان که مهد مدرنیته در ایران است دارد. گروهی نیز سنگسار اخیر و اعدام چندین تن با جرثقیل در ملاء عام در تبریز پایتخت آذربایجان و مهد انقلابات را زهر چشم دادن به خلق ترک و ترساندن آنها از بلند نمودن صدای اعتراض برای احقاق حقوق ملی خود دانسته اند. البته این احتمالات وجود دارند و شایسته بررسی اند، اما ما در اینجا به جای بررسی این جوانب، در صدد اشاره به نکته دیگری می باشیم. و آن سکوت و بی تفاوتی حیرت آور و سوال برانگیز فعالان، تشکیلات سیاسی و انجمنهای حقوق بشری آذربایجان در مورد نقض صریح حقوق بشری و ملی ترکان و آذربایجانیان توسط جمهوری اسلامی و با سنگسارهای فاجعه آمیز و ضدانسانی است.

این بی تفاوتی می تواند ناشی از دلایل زیر باشد:

۱- بسیاری از فعالان و تشکیلات آذربایجانی، حتی به ظاهر تندروترین و افراطی ترین آنها که خواهان استقلال آذربایجان جنوبی اند، درک درستی از اراضی این آذربایجان جنوبی مورد ادعای خود ندارند. اینان که به ظاهر دشمن خونی شونیسیم فارس، جریانات پان ایرانیستی و دولت بنیادگرای فارس‌گرای ایرانند، در تعریف حدود و ثغور آذربایجان عینا مانند همان شونیسیم فارس، جریانات پان ایرانیستی و دولت بنیادگرای فارس‌گرای ایران، تقسیمات اداری دولتی را ملاک خود قرار می دهند و آذربایجان را منحصر به دو استان آذربایجان غربی و شرقی دانسته و عینا مانند آنها بخشهای ترک‌نشین شمال غرب کشور واقع در استانهای اردبیل، زنجان، گیلان، کردستان، قزوین، مرکزی، تهران، قم و کرمانشاه را خارج از آذربایجان می دانند. این دسته که ظاهرا با حرارت تمام از آذربایجان نامیده شدن مناطق شمال ارس در تاریخ، تعلق مناطق ارمنی نشین در جمهوری آذربایجان و یا کردنشین در جنوب استان آذربایجان غربی به آذربایجان دفاع می کنند، خود در عمل از آذربایجان نامیدن بیش از دو سوم از سرزمین ترک نشین آذربایجان در شمال غرب کشور طفره رفته، تعلق این سرزمینها به آذربایجان را با نوشته ها و برخوردهای خود منکر شده و عملا دو سوم خاک آذربایجان جنوبی را بی سر و صدا به قوم گویا اشغالگر فارس پیشکش می کنند. البته طبیعی است همچو جریانات منحرفی فاجعه سنگسار در استان قزوین را نیز غیر مربوط به آذربایجان دانسته و خود را موظف به موضعگیری در باره آنها ندانند.

۲- بسیاری از فعالان و تشکیلات آذربایجانی به ویژه انجمنهای مربوط به حقوق بشر، متاسفانه درکی نادرست از حقوق بشر دارند. اینها صرفا حقوق زبانی ترکان آذربایجان را حقوق بشر قلمداد کرده و خود را موظف به دفاع از کسانی آنهم منحصرافرادای با تمایلات ملیتگرایانه می دانند که به سبب فعالیت در باره حقوق زبانی تحت فشار و تضییق جمهوری اسلامی قرار گرفته اند. طبیعی است که در سایتها و گزارشات این گونه فعالان سطحی نگر و انجمنهای ناآشنا با حقوق بشر، خبر و انعکاسی از تضییق حقوق گوناگون مردم آذربایجان و ملت ترک در سراسر ایران از طرف دولت جمهوری اسلامی ایران، از جمله حقوق معوقه زنان؛ مجازاتهای غیرانسانی مانند اعدام، سنگسار، قطع عضو؛ تضییق حقوق ترکان منسوب به گروههای اعتقادی علوی (قرلباش، اهل حق)، جعفری (از جمله شیعیان غیرمعتقد به ولایت فقیه)، بهائیان در آذربایجان و غیر آن؛ تضییق حق تجمع و تشکل مردم و گروههای اجتماعی و مبارزات صنفی کارگران و معلمان آذربایجان و ترک در سراسر ایران و ... نمی توان یافت. حال آنکه تضییق همین حقوق از سوی دولت جمهوری اسلامی در مناطق کردنشین با دقت و جزئیات فراوان و به طور مداوم در سایتها و گزارشات فعالان و تشکیلات سیاسی و انجمنهای حقوق بشری کردی در ایران و خارج آن منعکس می شود و به درستی به عنوان سرکوب خلق کرد و کردستان شرقی به جهانیان و مراکز ذیصلاح عرضه می گردد.

۳- بسیاری از فعالان ترک و تشکیلات سیاسی آذربایجان، درک و نگرشی بسیار نادرست و سطحی از سیاستهای استعماری و آسیمیلیسیون دولت جمهوری اسلامی داشته، این سیاستها را صرفا در اعمال محدودیتهای زبانی خلاصه می کنند و از وجوه و ابعاد دیگر سیاستهای استعماری و آسیمیلیسیون دولت جمهوری اسلامی غافل

اند. حال آنکه سیاست های آسیمیلیاسیونیست دولت جمهوری اسلامی و مستعمره سازی آذربایجان جنوبی بسیار وسیعتر از تضيیقات زبانی بوده محدود به آن نیست و همه ابعاد اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، دینی و جز آن را شامل می شود. به عنوان مثال:

الف- تحمیل حجاب و اکنون لباس ملی برای زنان تحت نام «طرح عفاف» و «پوشش ملی زنان ایرانی»، علاوه بر تحدید آزادیهای فردی زنان در انتخاب پوشش در کل ایران کثیرالمله، سیاستی است که مستقیماً هویت ملی زنان ترک در سراسر ایران را نشانه گرفته است، چرا که لباس سنتی زنان ترک از اساسی ترین مولفه های هویتی این خلق است و از میان بردن آن با حجاب اسلامی و یا چادر که پوششی فارسی-زرتشتی است، مترادف با حمله به هویت ترکی و آسیمیلیاسیون و فارسسازی خلق ترک است. تحمیل «حجاب اسلامی» و «چادر زرتشتی-فارسی» به زنان ملل ساکن در ایران به مقصد کم رنگ کردن رنگارنگی و تشخیص ملی ملل ساکن در ایران که هر کدام طبق سنن و فرهنگ و تاریخ خود سلیقه و سبک خاصی در انتخاب پوشاک داشته و دارای لباس ملی ویژه ای هستند، انجام می گیرد و به همین دلیل نیز در ضدیت آشکار با فرهنگ و هویت ملی ترک و آذربایجان است. تحمیل و ترویج حجاب اسلامی و چادر زرتشتی-فارسی در آذربایجان و یا میان ترکان، در مراکز دولتی، موسسات آموزشی و کوچه و خیابان در سراسر مناطق ترک نشین ایران همواره از طرف تمام فعالان سیاسی و حقوق بشری آذربایجان، علاوه بر نقض آزادیهای فردی در انتخاب پوشش، میباید به عنوان سیاستهای فارسسازی ملت ترک نیز تعقیب، منعکس و محکوم شود.

ب- تحمیل «ولایت فقیه»، گماردن «نمایندگان ولایت فقیه» از مرکز-فارسستان در شهرهای آذربایجان و دیگر مناطق ترک نشین، «دادگاههای ویژه روحانیت» وابسته به مرکز، حتی تبلیغ «شیعه امامی» که تفسیر فارسی شیعه دوازده امامی متشرعه است، آموزش این مذهب فارسی در مدارس ترک و آذربایجان و تدریس آن در کتب تعلیمات دینی مدارس در شهرهای ترک نشین و آذربایجان می بایست به عنوان یکی از اساسی ترین سیاستهای آسیمیلیاسیون و فارسسازی و مستعمره نمودن آذربایجان تلقی شود. شیعه امامی، ولایت فقیه و همه در ضدیت کامل با هویت ملی خلق ترک و آذربایجان و درک سنتی مردمان ترک از اسلام و یا اسلام ترکی اند. هر اقدامی برای تبلیغ و ترویج شیعه امامی و ولایت فقیه در آذربایجان و دیگر مناطق ترک نشین ایران، از جمله وابستگی تحقیرآمیز «حوزه های علمیه» تربیت روحانی در آذربایجان به مراکز شیعی فارسستان و تدریس شیعه امامی در کتب درسی و مدارس می باید از سوی فعالان سیاسی و انجمنهای حقوق بشری آذربایجان مستقیماً به عنوان اقدامی ضد ترک و ضد آذربایجانی از سوی دولت تعقیب، منعکس و محکوم شود. تاثیر ترویج شیعه امامی فارسی در آذربایجان و میان ملت ترک بویژه عشایر و روستائیان بر نابودی فرهنگ و هویت ملی ترک و آذربایجان، بسیار مخربتر و مهلکتر از ترویج زبان تحمیلی و استعماری فارسی در میان خلق ترک و آذربایجان است.

ج- «دولت دینی» در تضاد با سنت دولتمداری ترکی قرار دارد. در میان بیش از دویست دولت و امپراتوری ترکی در تاریخ هرگز هیچ دولت ترکی تحت سیطره مقامات «روحانی» و خادمان دین نبوده است، زمامداران ترک یا با

دستگاه روحانی که تحت کنترلشان بوده به مدارا رفتار کرده اند (مانند برخی شاهان صفوی و قاجار) و یا آشکارا به سرکوب آن پرداخته اند (مانند نادرشاه و محمد شاه قاجار) و یا مانند دوره ایلخانان و احمد شاه قاجار بیطرفی مطلق دینی را مراعات نموده اند، اما به همه حال دولت ترک همیشه فوق دستگاه دینی و مستقل و جدا از آن بوده است. هر زمان نیز که در یک دولت ترک، قدرت و نفوذ روحانیون و خادمان دین افزایش یافته (مانند برخی دوره های صفوی و عثمانی)، به همان نسبت خصلت ترکی و هویت ملی ترکی آن دولت به سرعت از میان رفته است. بنابراین صرف وجود و حاکمیت دولتی دینی در آذربایجان، آنهم دولتی غیر آذربایجانی و مدافع مذهب فارسی شیعه امامی، وضعیتی برضد هویت ملی ترک و آذربایجانی، غیرمشروع و تحمیلی است، چه برسد به اجراءات این دولت فارس شیعه و غیر آذربایجانی بر اساس شیعه امامی فارسی در آذربایجان ترک مانند سنگسار، اعدام و قصاص زنان و مردان آذربایجانی و ترک.

۴- تقدیم تصویری دگماتیک، سطحی، انعطاف ناپذیر، متعصب، خشن، بدوی و غیر انسانی از اسلام، ویژه کاست روحانیون شیعه امامی فارسی است و در ضدیت با درک اسلام نخبگان ترک و نیز اسلام مردمی ترک قرار دارد. اسلام نخبگان ترک و اسلام مردمی ترکی که بهترین نمونه آنرا به ترتیب در اسلام شمس تبریزی-مولانای رومی و عشایر ایلات ترک شاهسئوه و قاشقای، افشار و می توان دید، بر محور تساهل، تسامح و دوستی و محبت و سنن ملی ترکی قرار دارد. وضعیت در سطح دولتی نیز این چنین بوده است، به عنوان نمونه در تمام دوره حکومت ۷۰۰ ساله امپراتوری ترک عثمانی، مجازات سنگسار شرعی تنها یکبار در سال ۱۶۷۹ اجرا شده و زن متاهلی (همسر قواف عبدالله چلبی آفسارایی) به جرم همخوابی با مردی یهودی رجم شده است و پس از آن، این حکم غیرانسانی برای همیشه تعطیل گردیده است. بنابراین، هر گونه مجازات خشن و غیرانسانی که به نام شرع از سوی جمهوری اسلامی در داخل مرزهای آذربایجان جنوبی و همچنین دیگر نقاط ترک نشین ایران و حتی در مورد تک تک شهروندان ترک ایرانی اجرا شود، می بایست به عنوان تخریب ویژگیهای رفتاری و آزادیهای مذهبی ترکان و آذربایجان از سوی دولت جمهوری اسلامی و بر علیه درک سنتی و مردمی خلق ترک از اسلام تلقی شده از سوی فعالان سیاسی و انجمنهای حقوق بشری آذربایجانی و ترکی محکوم شوند.

۵- گروهی از فعالان سیاسی و فرهنگی ترک و آذربایجانی اساساً مشکلی با حکم اعدام، سنگسار و یا دیگر احکام غیرانسانی فقه شیعه امامی و حتی دولت دینی ندارند. این گروه هر چند از جهت زبانی دارای خود آگاهی و شعور ملی اند و این شعور ملی همه روزه در حال گسترش و افزایش است و به درستی سیاستهای آسیمیلاسیونست و فارسسازی جمهوری اسلامی را نقد کرده به چالش می کشند، اما در عین حال از آنجائیکه به اسلام شیعی امامی که تفسیری فارسی از شیعه دوازده امامی (در مقابل جعفری و یا تفسیر ترکی شیعه دوازده امامی متشرعه) است قائل اند، از جهت دینی و مذهبی می بایست به عنوان ترکان فارس شده تلقی گردند. این افراد هرچند در آغاز خوش نیت و پاکدل باشند، در نهایت مانند نمونه های سید جمال الدین اسدآبادی، مهدی بازرگان، محمد حنیف نژاد، مصطفی چمران، مهدی باکری، محمد تقی جعفری و صدها ترک مذهبی امامی شده دیگر، در دراز مدت به جاده صاف کن استعمار فارسستان در آذربایجان و فارسسازی دینی و اعتقادی ملت ترک تبدیل شده و خواهند شد. از اینرو با جریانات سیاسی ترک و آذربایجانی معتقد به شیعه امامی می بایست با احتیاط برخورد نموده و آنها را

مبلغ مذهب ملی فارسها یعنی شیعه امامی و فارس‌گرایی - اقل از جنبه مذهبی - در میان ترکان ایران و آذربایجان دانست. این افراد و جریان‌ها می‌بایست درک کنند که نمی‌توان از یک سو سیاست‌های زبانی قومیت‌گرایان فارس و دولت جمهوری اسلامی یعنی تحمیل زبان فارسی و دشمنی با زبان ترکی را تنقید کرد و از سوی دیگر سیاست‌های دینی قومیت‌گرایان فارس و دولت جمهوری اسلامی یعنی تبلیغ شیعه امامی فارسی در میان ملت ترک و ترویج اندیشه منحط اختلاط دین و دولت و ریشه کن کردن اسلام مردمی ترکی و سکولاریسم را مدافعه نمود.

بنابراین:

1. اندیشه و نهاد دولت دینی، بر ضد سنت دولتمداری ترکی و تاریخ آذربایجان است،
2. مذهب شیعه امامی فارسی و همه تفرعات بدعت آمیز آن مانند ولایت فقیه و در ضدیت با فرهنگ و هویت ملی ترک، اسلام ترکی و تفسیر ترکی شیعه دوازده امامی متشرعه یعنی مذهب جعفری قرار دارد،
3. ترویج شیعه امامی فارسی و اجرای احکام فقهی آن در آذربایجان، از اساسی ترین مولفه های فارسسازی ملت ترک و مستعمره ساختن آذربایجان توسط دولت ایران است،
4. اجرای احکام شریعت در آذربایجان می‌بایست به عنوان اقدام آگاهانه دولت ایران برای تخریب و زدودن سنت دیرینه سکولاریسم خلق ترک و آذربایجان تلقی شود،
5. ترویج فرهنگ خشونت، انتقام، تعصب، کینه توزی و بدویت به اسم شریعت و با انجام مجازات‌های غیرانسانی، در ضدیت کامل با سنن و فرهنگ مردمی خلق ترک و اسلام ترکی که بر محور محبت و دوستی است قرار دارد،
6. احکام سنگسار، اعدام، قصاص و که اهانت به نوع بشرند، در اسلام مردمی ترک که بر اساس مدارا، تساهل و تسامح مذهبی شکل گرفته جایی ندارد،
7. اجرای مجازات‌های دهشت انگیز و ضدانسانی مانند سنگسار، اعدام‌های خیابانی و قطع عضو و انجام آنها در ملا عام، حتی انعکاس آنها در رسانه ها می‌باید به عنوان سیاست ترور دولتی برای در هم شکستن حس غرور ملی و انگیزه مقاومت ملت ترک بر علیه دولت جمهوری اسلامی فارسی تلقی شود،
8. دولت دینی، شیعه امامی سازی خلق ترک، اجرای احکام شریعت، تفسیر بدوی از اسلام، مجازات‌های دهشت انگیز غیر انسانی، تبلیغ فرهنگ خشونت و همه در تناقض با روند مدنی شدن، تجدد و توسعه آذربایجان اند،

با توجه به آنچه گفته شد انتظار می‌رود فعالان فرهنگی، تشکیلات سیاسی و انجمن‌های حقوق بشری ترک و آذربایجانی بویژه در خارج، با تجدید نظری اساسی در اصول نارسا و معیارهای تنگی که به عنوان تزیین حقوق ملی و انسانی ملت ترک و آذربایجان از سوی دولت جمهوری اسلامی برای خود تعریف نموده اند، موارد بسیار مشخصی مانند سنگسارها، اعدام‌های خیابانی قطع عضو، شلاق زدن‌ها و در آذربایجان را نیز در جرگه آن اصول و معیارها داخل، آنها را متمادیا در گزارشات و سایت‌های خود منعکس و با رساترین وجه ممکن به این اخلاص حقوق ملی و انسانی ترکان و آذربایجانیان اعتراض کرده و آنها را محکوم کنند.